

## کارل مارکس و «سرمایه»: آینه‌ای که ترجیح می‌دهیم به آن ننگریم!

نویسنده: خیرت رویتن

ترجمه: طاها زینالی

**توضیح مترجم:** خیرت رویتن اقتصاددان و مارکس‌شناس هلندی است. وی همچنین استاد اقتصاد در دانشگاه آمستردام و نیز عضو حزب سوسیالیست هلند است. او این متن را به مناسبت انتشار ترجمه‌ی هلندی جدیدی از جلد اول کتاب سرمایه (ترجمه‌ای از ویراست فرانسوی این کتاب در سال ۲۰۱۰) و برای ارائه در همایش «مارکس همچنان موضوعیت دارد» به مخاطبان عمومی تهیه کرده است. رویتن در این متن کوتاه، نکات مهمی را در ارتباط با کتاب «سرمایه» به طور فشرده و به زبانی (نسبتاً) ساده برای علاقه‌مندان بیان می‌کند؛ نکات روشنگری که به بیان خود او «برخی از سوءتفاهم‌های حول این کتاب را از مسیر درک خواننده کنار می‌زند و خواننده را نسبت به دامچاله‌های پیش روی‌اش آگاه می‌کند».

\*\*\*

امروز، اول ماه مه ۲۰۱۰، ترجمه‌ی جدید یکی از کتاب‌هایی که تفکر ما را در مورد اقتصاد سیاسی به شدت متعین کرده‌اند منتشر شد: «سرمایه» اثر کارل مارکس. این کتاب زمانی انتشار یافته است که بسیاری -از جمله متقاضیان این کتاب- با یک سرمایه‌داری افسارگسیخته مواجه هستند؛ دقیقاً همچون دوره‌ای که خود مارکس این کتاب انتقادی در مورد «نظام سرمایه‌داری» را در سال ۱۸۶۷ منتشر نمود.

انتشار این کتاب، شامل ۷۰۰ صفحه‌ی چاپی، در زمانه‌ی فست‌فودی ما نشان از جسارت ناشر آن دارد. زیرا هر کسی که کتاب را در دست بگیرد، بایستی به طور عمیقی در آن تامل کند. چرا که این یک کتاب حاوی دستورالعمل نیست، و رهیافت‌های فوری در آن یافت نمی‌شود. بنابراین، خوب

است که با هم برخی از سوءتفاهم‌های حول این کتاب را از مسیر [درک خواننده] کنار بزنیم، و خواننده را نسبت به دامچاله‌های پیش رویش آگاه کنیم.

### کمونیسم

اولین سوءتفاهم با تصویری که بسیاری از مردم از نویسنده در ذهن دارند در ارتباط است. در دوران جنگ سرد - که از سال ۱۹۸۹ محو شد - در «شرق» و نیز در «غرب» این تصویر نادرست از مارکس آفریده شد که وی نظریه‌پرداز سوسیالیسم و کمونیسم بوده است. مارکس اگرچه لین انتظار را داشت که سرمایه‌داری زمانی بر مبنای تضادهای درونی‌اش نابود می‌شود، اما در ارتباط با آنچه که جایگزین‌اش خواهد شد به ندرت چیزی نوشته است.

در «مانیفست کمونیست»، که او در سال ۱۸۴۸ به همراه فردریش انگلس نوشت، تنها یک صفحه به «اصول سوسیالیستی» پرداخته شده است. اغلب این اصول با برنامه‌های حزبی کنونی، حتی «حزب دموکرات مسیحی»، ناسازگار نیست؛ مواردی همچون لغو کار کودک، تحصیل رایگان برای کودکان، ترکیب کار و آموزش برای بزرگسالان، و مالیات بر درآمد. [آن دسته از] اصولی که اکنون بیشتر به چشم می‌آیند، دولتی کردن مالکیت بانک‌ها و منابع تولید - ابتدا زمین، ارتباطات و حمل‌ونقل - و نیز لغو حق وراثت را شامل می‌شود. پس از آن، یک تعریف چندین کلمه‌ای در مورد کمونیسم بیان می‌شود: «جامعه‌ای که در آن طبقات از میان رفته‌اند و در عوض اجتماعی از انسان‌ها را داریم که در آنجا تکامل آزادانه‌ی هر فرد شرط تکامل آزادانه‌ی همگان است».

مارکس در ارتباط با سازماندهی مشخص یک جامعه‌ی سوسیالیستی یا کمونیستی، نه در این دوره از زندگی‌اش و نه بعد، چیزی ننوشته است. در «سرمایه» نیز خواننده در این مورد هیچ نشانه‌ی [مستقیمی] نمی‌یابد. واژه‌ی «کمونیسم» در این کتاب به کار برده نشده است و واژه‌ی «سوسیالیسم» نیز تنها در دو پانوشت آورده شده است.

### تحلیل سرمایه‌داری

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) که در آلمان متولد شده و در آنجا پس از تحصیل در رشته‌ی حقوق و فلسفه در سن ۲۲ سالگی دکترای خود را گرفته بود، به نظر می‌رسید که از پیش موقعیتی

اکادمیک یا شغل دولتی رده‌بالایی را به دست آورد. اما به واسطه‌ی فعالیت‌های سیاسی‌اش، که در مؤسسات پیگیر خواسته‌ها و حقوق اولیه و دموکراتیک - که البته رادیکال‌تر از حزب «د-۶۶» کنونی نبودند - از کشور آلمان بیرون رانده شد. او در نهایت، پس از خانه‌به‌دوشی در بروکسل و پاریس، به لندن پناهنده شد.

در آن‌جا بود که «مانیفست کمونیست» در ۱۸۴۸ نوشته شد، یعنی در سال انقلابی اروپا که با انقلاب‌های سیاسی همراه بود، اما نه انقلاب‌هایی که سرمایه‌داری را براندازد. سپس، مارکس در سن ۳۰ سالگی به این نتیجه رسید که انتقال نهایی به جامعه‌ای دیگرگون بایستی بر مبنای تحلیلی بنیادی از مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری استوار باشد.

ما می‌توانیم از نظام سرمایه‌داری - چه پیشین و چه کنونی - ناراضی باشیم، اما جامعه‌ی نوین از هیچ به وجود نخواهد آمد. ابتدا باید درک کنیم که نظام سرمایه‌داری چگونه و چرا به طور هم‌زمان فقر و ثروت، کار و بی‌کاری، کار خوشایند و کار ناخوشایند، آزادی و نا-آزادی به بار می‌آورد.

مارکس بقیه‌ی عمرش را تقریباً به طور کامل به تحلیل لین چریلی و چگونگی و ارتباط درونی ساختارها و فرایندهای نظام سرمایه‌داری اختصاص داد. بنابراین، نام مارکس بایستی به ویژه با تحلیل نظام سرمایه‌داری مرتبط باشد [و نه نظریه‌پردازی سوسیالیسم و کمونیسم]. در لین رابطه است که نام وی باید بیشترین ستایش را برانگیزاند.

## سرمایه

نتیجه‌ی نهایی این تحلیل کتاب «سرمایه» است، اثری در سه بخش که دربردارنده‌ی حدود ۲۲۰۰ صفحه (در مورد این ویراست) است. بخش اول در سال ۱۸۶۷ منتشر شد. بخش‌های دوم و سوم پس از مرگ وی، در سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴، و با تلاش انگلس به نشر رسیده شدند. در طی آماده‌سازی و تدارک برای نوشتن این کتاب، که بیش از یک دهه به طول انجامید، وی همه‌ی آثار اقتصاددانان برجسته‌ی زمان خود [و پیش‌تر] را مطالعه کرد و از آن‌ها یادداشت‌برداری نمود و همچنین او میزان بی‌شماری از داده‌های تجربی [امپریک] را مورد تحلیل قرار داد. برای یک

---

۱. D66 یکی از احزاب سیاسی در هلند است که دارای دیدگاه‌های لیبرالی و اندکی متمایل به چپ میانه است.

مطالعه‌ی تاریخی، همواره زمان اولین راهنما است. اما مارکس در کتاب «سرمایه»، سرمایه‌داری را به مثابه یک نظام توصیف نمود. [برای چنین منظوری] از کجا باید آغاز نمود و سپس چه چیزی از پی چه چیزی می‌آید؟

## روش

از این پرسش است که ما به روش «سرمایه» می‌رسیم. و البته همین‌جاست که به ستایش‌برانگیزترین وجه این اثر می‌رسیم، چرا که روش مارکس نمونه‌ای است برای تحلیل هر نظام اجتماعی. با زبان فنی این موضوع را بایستی چنین بیان کنیم: مارکس «نقد درون‌ملندگار<sup>۲</sup>» را با «دیالکتیک نظام‌مند<sup>۳</sup>» درهم آمیخت.

اولاً، او بر مبنای معیارهای نظام سرمایه‌داری که درباره‌شان تحقیق نموده استدلال می‌کند، ولی وی در عین حال از تناقضات موجود آن هم پرده برمی‌دارد. برای نمونه کمپانی‌هایی را در نظر بیاورید که خواهان برقراری امکان رقابت هرچه بیشتر هستند، ولی خود برای دستیابی به یک جایگاه انحصاری تلاش می‌کنند. یا به این بیاندیشید که این نظام در درک درونی صحنه‌گردانان آن بر بازار آزاد متکی است، در حالی که به طور هم‌زمان انضباط و قوانین بازار حکم‌فرماست (آزادی و نا-آزادی). یا این که: از آنجایی که اغلب انسان‌ها فاقد منابع تولید هستند، این «آزادی» به آن‌ها «تحمیل شده» است که نیروی کارشان را به سایرین بفروشند.

دوماً، مارکس یک توصیف لایه‌مند تحلیلی از این نظام را به کار می‌برد؛ ابتدا توصیفی گسترده از ذات [نظام سرمایه‌داری]، سپس انضمامی کردن آن. چنین لایه‌بندی‌ای را هم درون هر یک از این سه مجلد و هم بین آن‌ها در این اثر مشاهده می‌کنیم. برای خواننده‌ای که مشتاق [فهم] بخش مالی اثر است: بانک‌ها تنها در جلد سوم کتاب وارد صحنه می‌شوند!

---

2. Immanent critique

3. Systematical dialectic

## فرایند تولید سرمایه

قلمرو مربوط به جلد اول کتاب سرمایه، که اینک ویراستی از آن در هلند منتشر شده است، «فرایند تولید سرمایه» است. همان‌طور که اغلب نزد مارکس سراغ داریم، لین عنوان دارای دو مفهوم است. منظور وی این است که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری در ذات خود مبتنی است بر «تولید سرمایه»، که به معنی فزون‌یابی سرمایه است. ما طبعاً این را می‌دانیم، با این حال وقتی کسی این [منظور] را به شکلی چنین مجرد بیان می‌کند، ما را برمی‌انگیزاند تا بر آن تأمل کنیم. طبیعتاً ما در رویاهای مان شرکتی را ترجیح می‌دهیم که به سلامت‌ترین، بادوام‌ترین، خلاقانه‌ترین و زیباترین محصول و البته شادی‌بخش‌ترین آن‌ها برای کارگران و سازگارترین‌شان با محیط‌زیست بیانجامد. اما به محض بیدار شدن از رویا، دوباره می‌فهمیم که چنین کیفیت‌هایی برای یک شرکت بیشتر جنبه‌ای ابزاری دارند. [در این نظام] طور دیگری نمی‌تواند باشد: شرکت مورد نظر ما بدون سود و بدون فزون‌یابی سرمایه سقوط می‌کند.

آیا واقعاً طور دیگری نمی‌تواند باشد؟ مارکس اعلام می‌کند که سرمایه‌داری نظامی است ساخته‌شده توسط انسان‌ها. انسان‌ها آن را اندیشیده‌اند، و انسان‌ها می‌توانند دیگر اجازه ندهند که نجات یابد. و اگر خواندن این کتاب موجب رنجش خاطر می‌شود، احتمالاً این احساس به‌ویژه از این دست مفهوم‌ها نشأت می‌گیرد. ما احساس خوشایندتری می‌داشتیم، اگر که نظام سرمایه‌داری یک فرآورده‌ی طبیعی می‌بود [و با خود می‌گفتیم]: کاری نمی‌شود کرد. اما همان‌طور که مارکس اعلام می‌کند، هر اقتصادی - پس همچنین اقتصاد سرمایه‌داری - همواره یک «اقتصاد سیاسی» است، یعنی اقتصادی ساخته‌شده توسط انسان‌ها.

مارکس همچنین با به‌کارگیری مفهوم «فرایند تولید سرمایه» به فرایند کار نظر دارد، یعنی به محل کار. در بیانی بسیار کوتاه، که صدها صفحه در آن خلاصه می‌شود، می‌توانم بگویم که میزان دستمزد کارگر کمتر از میزانی است که کارگر تولید می‌کند. تفاوت میان تولید کارگر - ارزش افزوده - و دستمزد وی «ارزش اضافی» (سود، بهره، اجاره) است که به صاحب شرکت و تأمین‌کنندگان مالی آن تعلق می‌گیرد. میزان ارزش اضافی بر اساس میزان ساعات کار در هفته، و نیز بر مبنای تغییرات شدت کار، متفاوت می‌باشد. هر کسی که به هر دلیلی منابع تولید را در اختیار داشته باشد، می‌تواند از کارگران برای تولید ارزش اضافی بهره‌کشی کند.

البته ما این نکته را هم می‌دانستیم، اما با در نظر گرفتن سوییچ استدلالی، شما در اینجا بایستی دوباره درباره‌ی این پرسش فکر کنید که این درک از کجا ناشی شده است و آیا اصلاً طور دیگری هم می‌تواند باشد. در ضمن، ماشین‌ها چیزهایی مرده هستند که خود دوباره توسط کارگران تولید می‌شوند. این انسان‌ها هستند که چیزهای جدید را خلق می‌کنند، انسان‌ها هستند که تولیدات جدید را به طور مستقیم یا غیرمستقیم خلق می‌کنند. چرا ارزش اضافی به جیب گروه مشخصی رولنه می‌شود؟

بنا به درک اقتصاددانان هم‌دوره‌ی مارکس، شرکت‌ها و حامیان مالی‌شان «صرفه‌جویان» هستند. مارکس در تعبیری که به نحو جالب توجهی وارونه‌سازی [این درک است] نشان می‌دهد که، بله این درست است که آن‌ها می‌توانند «صرفه‌جویی» کرده و به انباشت سرمایه بپردازند، اما تنها به وسیله‌ی ارزش اضافی‌ای که توسط کارگران تولید می‌شود.

بیشتر اندیشه‌هایی که ذهن ما را [در اینجا] به خود مشغول می‌دارد، تضادهای سرمایه‌داری است که مارکس آن‌ها را در معرض دید قرار داده است؛ که من به یکی دو مورد از آن‌ها اشاره کردم. این نشان از دیدگاه به غایت عمیق مارکس دارد که رقابت قدرت‌های انحصارطلب را در معرض دید قرار می‌دهد، چرا که برای این کار، بایستی «منطق» نظام سرمایه‌داری را عمیقاً مورد کندوکاو قرار داد. ضمن این که، حتی جدا از این منطق، ترکیب شدن [دو ویژگی] مسلط و «بزرگ» [در این قدرت‌های انحصارطلب] -همان‌طور که ما امروز در هیات بانک‌ها تجربه می‌کنیم- کلیت این نظام را زیر سؤال می‌برد.

### پول: معیاری برای سنجش چیزها

سه فصل اول این کتاب عذاب‌آورترین [بخش] آن است. عذاب‌آور از آن جهت که ما وادار می‌شویم تا دیگر بار، و این بار به عمیق‌ترین نحو، درباره‌ی چیزی که همگان با آن دست به گریبان هستیم تعمق کنیم. عذاب‌آور، همچنین به این دلیل که این فصل‌های کتاب، که روی هم رفته ۱۰۰ صفحه است، دشوارترین بخش کل کتاب است. در واقع این بخش‌ها از ۱۴۳ سال قبل هم چنین [دشوار و عذاب‌آور] بودند (و مارکس این را می‌دانست)، اما حالا به مراتب دشوارتر و عذاب‌آورتر هستند.

مارکس کتاب خود را با «پول» آغاز می‌کند، اما وی به عنوان پیش‌درآمد با «کالا»ها (محصولات) و «کار» شروع می‌کند. مرکز ثقل اولین فصل، نظریه‌ی ارزش مبتنی بر کار - از اقتصاددانان برجسته‌ی آن زمان همچون آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و جان استوارت میل - است که پیش‌تر به طور کلی پذیرفته شده بود؛ کار منبع ارزش است. مارکس این تئوری را پیش‌فرض خود قرار می‌دهد، اما خواننده‌ی امروزی احتمالاً این برداشت را می‌کند که در حال خواندن چیز نویی است. کسی که خود را با چنین برداشتی درگیر می‌کند، ذات آنچه که واقعاً [در اثر مارکس] نوآورانه بود را در نمی‌یابد؛ یعنی این نکته، و به‌ویژه اینکه چگونه است که نه کار بلکه پول برای سنجش چیزها برجسته شده است. معیاری برای سنجش که در نهایت در سرمایه‌داری در نرخ سود (بازگشت) به چنان مقامی نائل می‌شود که به معیاری برای فعالیت کردن و یا نکردن کسب‌وکارها بدل می‌شود.

طبیعتاً عجیب نیست که کتابی مربوط به سرمایه‌داری با پول آغاز شود. اما از نظر دستیابی به درک عمیق، پول بغرنج‌ترین پدیده‌ی نظام سرمایه‌داری است. و این [بغرنج‌بودن فهم عمیق پول به مثابه پدیده‌ای در نظام سرمایه‌داری] چه زمان نوشته‌شدن این اثر و چه اکنون صدق می‌کند؛ البته در آن زمان به نحوی متفاوت از اکنون بود؛ چرا که در آن زمان شکل پدیداری روزمره‌ی پول مادی‌تر بود (در آن دوره یک استاندارد طلا و نقره برای پول وجود داشت، که البته لین [تفاوت] حتی آن هنگام نیز در زندگی روزمره نقش مهمی ایفا نمی‌کرد).

اینک شکل پدیداری روزمره‌ی پول به طور خاصی مجازی است. اکنون پول در ذات خود «سند حسابداری» است که توسط بانک‌ها برای ما صادر می‌شود. موضوعی که ما علاقه‌ای برای دانستن آن نداریم. در عوض، ترجیحاً - در خیال خود - بانک مرکزی را به عنوان عامل اصلی پول «واقعی»، که آن را به بانک‌های تجاری قرض می‌دهد، می‌نشانیم؛ اما در واقع این‌طور نیست. تصویر خیالی دیگر این است که ما پس‌انداز می‌کنیم و این همان پول «واقعی» است. اما در عالم هوشیاری می‌دانیم که این‌طور نیست؛ پول در ابتدا به صورت مجازی خلق می‌گردد و تنها بعد از آن است که ما می‌توانیم آن را پس‌انداز کنیم. در واقع شما نمی‌توانید چیزی که هنوز موجود نیست را ذخیره نمایید. پول هیچ چیز نیست - پول رونوشت (مجازی) سند حسابداری بانکی شماست - پول همه چیز است.

من در سطور پیشین، توصیف پول توسط مارکس را در زمانه‌ی حاضر جایگذاری کردم. اما برای یک مخاطب خوب این تفاوت چندان اهمیتی ندارد. مارکس نشان داد که ما در مناسبات تجاری

هدایت خودمان را به معیار ارزش انتزاعی سپرده‌ایم: معیار پولی. پول، چه واقعی و چه مجازی، معیار همه‌ی چیزها در نظام سرمایه‌داری است. معیاری که ضوابطی را شکل می‌دهد که تعیین‌کننده‌ی این هستند که ما چه چیزی را انجام بدهیم یا ندهیم.

این چیزی است که مارکس آن را «بت‌وارگی» [فتیشیسم] می‌نامد. انسان خود مجسمه‌ای (ذهنی) از خدا می‌سازد و بعد در برابر آن زانو می‌زند و آن را می‌پرستد. انسان خود پول را می‌سازد، و بعد در برابرش زانو می‌زند و هدایت خود را به دست آن می‌سپارد. در اینجا است که مخاطب با خود می‌اندیشد: بمان، من نمی‌خواهم این را بدانم. و بعد از خود می‌پرسد: چگونه می‌توانست طور دیگری باشد؟

مارکس به این سؤال پاسخ نمی‌دهد، اما آینه‌ای را در برابر ما قرار می‌دهد؛ آینه‌ای که در رویای مان ترجیح می‌دادیم که خردش کنیم. بنابراین، «سرمایه» کتابی برای گذاشتن روی کمد کنار تخت‌خواب [و مطالعه‌ی پیش از خواب] نیست؛ بلکه کتابی است که خیالات شیرین شما را مشوش می‌کند.

\* \* \*

منبع:

[Karl Marx en Het Kapitaal: Een spiegel waar we liever niet in kijken](#)